

مقایسه تحلیلی آراء دو شارح نهج البلاغه (ابن ابی‌الحدید و ابن میثم) درباره خطبه شقشقیه

علی اکبر عباسی / استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان / aa_abbasi_z@yahoo.com
تاریخ وصول: ۱۳۹۶/۱۲/۱۵ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۷/۰۵/۱۱

چکیده

ابن ابی‌الحدید و ابن میثم، دو شرح از معروف‌ترین شروح نهج البلاغه را در قرن هفتم هجری نوشته‌اند؛ دو نویسنده‌ای که فارغ از گرایش مذهبی متفاوت، اهل تسامح و بردباری بوده‌اند. در این تحقیق با روش توصیفی - تحلیلی، آراء، نظریات و دیدگاه‌های این دو شارح را درباره یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین خطبه‌های نهج البلاغه بررسی و تجزیه و تحلیل می‌کنیم. بر اساس یافته‌های این پژوهش، هر دو نویسنده به فکر ایجاد انس و الفت در بین مذاهب مختلف اسلامی بوده و از امور تفرقه‌انگیز احتراز داشته‌اند. نمود عملی این اندیشه و حس پاک در دو شرح، متفاوت جلوه‌گر شده است؛ بدین معنا که ابن میثم بحرانی برای رسیدن به این هدف، از ذکر بسیاری از اخبار و گزارش‌های تاریخی که آن‌ها را باعث درگیری و تفرقه بین مسلمانان می‌داند، صرف‌نظر می‌کند و مطالبش با لحنی مسالمت‌آمیز است؛ ولی ابن ابی‌الحدید به نسبت اخبار تاریخی بیشتری را در شرحش آورده و البته در بررسی و تحلیل گزارش‌های تاریخی، احساسات مذهبی هم شیعیان و هم اهل سنت را رعایت کرده است. وی آنچه را که باعث مذمت خلفا در کلام امام شده، بیش‌تر ذکر کرده، ولی درصدد توجیه و تأویل اقدامات خلفا برآمده است.

کلیدواژه‌ها: ابن ابی‌الحدید، ابن میثم، شرح نهج البلاغه، خطبه شقشقیه، امام علی علیه السلام.

مقدمه

پس از آن که سید رضی، سخنان، نامه‌ها و کلمات قصار امام علی علیه السلام را با عنوان نهج‌البلاغه در آخر قرن چهارم هجری گردآوری و تدوین کرد، شروع بزرگ و کوچک زیادی بر این کتاب شریف نوشته شد تا جایی که از بیش از صد و پنجاه شرح یاد کرده‌اند. (تهرانی، ۱۴۰۳، ج ۱۴، ص ۱۱۳) برخی از این شروع، شامل بخشی از نهج‌البلاغه و یا حتی به خطبی خاص اختصاص دارد؛ شروحنی نیز بسیار مفصل و جامع است. تعدادی از این شروع، جزو منابع متقدم و در سده‌های نزدیک به سیدرضی نوشته شده و شروحنی نیز مربوط به قرن‌های زیادی پس از آن است، برخی از شروع در گذر زمان نابود شده و شروحنی نیز باقی مانده است. از میان شروع متعدد، دو تا از شروع جامع و قابل توجه مربوط به قرن هفتم هجری است. ابن‌ابی‌الحدید معتزلی (م ۶۵۶ ق) و ابن‌میثم بحرانی (م ۶۷۹ یا ۶۹۹ ق)، نویسنده دو شرح شاخص این قرن بوده‌اند. این دو شرح، دست‌کم در میان شروع قرون متقدم، از جامعیت خاصی برخوردار هستند، ضمن این‌که ویژگی‌های مثبت دیگری دارند؛ از جمله: سعه صدر و تسامح نویسندگان. مذهب دو نویسنده متفاوت از هم بوده است. ابن‌ابی‌الحدید معتزلی بود و نمودهای آن در برخی جاهای شرحش پیداست. وی شرح نهج‌البلاغه را که در واقع مهم‌ترین اثر علمی‌اش به شمار می‌آید، در بین سال‌های ۶۴۴ تا ۶۴۹ قمری نوشته است. ابن‌میثم بحرانی شیعی نیز شرحش را در سال ۶۷۷ قمری به رشته تحریر درآورده و یا به اتمام رسانده است. هر دو شرح همواره توجه جامعه علمی را به خود جلب کرده و به همین دلیل بارها تلخیص شده و در دهه‌های اخیر، هر دو به فارسی هم ترجمه شده‌اند.

طبیعتاً با وجود اشتراکات زیادی که این دو شرح دارند، در شرح برخی خطب از جمله خطبه شقشقیه، اختلاف‌نظرهایی هم با یکدیگر دارند. مسأله اصلی این تحقیق، بررسی آراء، اشتراک دیدگاه‌ها و اختلاف‌نظرهای این دو نویسنده بزرگ درباره خطبه شقشقیه است که با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی، ارزیابی و بررسی گردیده است.

مقالات زیادی درباره شرح ابن ابی‌الحدید و شرح ابن میثم و نیز درباره تاریخ‌نگاری و روش کار این دو شارح بزرگ و ویژگی‌های هر کدام از این شرح‌ها نوشته‌اند ولی در هیچ‌کدام از مقالات یادشده، آراء این دو اندیشه‌ور درباره خطبه ششقیه مقایسه، تحلیل و ارزیابی نشده است.

وجه تسمیه نام ششقیه و بررسی شأن بیان خطبه

خطبه سوم نهج البلاغه به «ششقیه» معروف است و این نام، از کلام خود امام در آن خطبه گرفته شده، آن‌جا که ابن‌عباس بعد از انقطاعی که در کلام علی ع رخ داد، از ایشان خواست به بحث برگردد و امیرالمؤمنین ع فرمود: «کلا، تلک ششقیة هدرت ...؛ هرگز، شعله غم بود که سرکشید ...». (رضی، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۱۱) در وجه تسمیه این نام گفته‌اند که ششقیه پاره گوشتی ناپیدا در دهان شتر است که فقط وقتی بسیار کوتاه در زمانی که بانگ سر می‌دهد، آشکار می‌گردد (شهیدی، ۱۳۷۱، تعلیقات خ ۳، ص ۴۵۰) و امام این تعبیر را برای این به کار برده است که در اوج ناراحتی، فقط یک‌بار آن را - احتمالاً فقط برای خواصش^۱ - بیان فرموده و تأکید کرده است که به هیچ وجه دوباره بدان نخواهد پرداخت.

۱. تعجب از سخنان امام فقط در سخنان خواص آن حضرت مثل حجر بن عدی، عمرو بن حمق، حبه عرنی و حارث اعور بیان شده است (نک: ثقفی کوفی، الغارات، ج ۱، ص ۳۰۲) حجر کسی بود که حاضر بود جانش را از دست بدهد ولی علی ع را لعن نکند. (بلاذری، انساب‌الاشراف، ج ۵ ص ۲۵۷) عمرو نیز شخصی بود که امام آرزو می‌کرد کاش در بین سپاه ۱۵۰ هزار نفری عراقیان در صفین، صد تن مثل او می‌بودند. (منقری، وقعه صفین، ص ۱۰۴) حبه عرنی از خواص امیرالمؤمنین بوده و روایات زیادی از او درباره فضایل امام، همراهی آن حضرت با رسول خدا ص و اخبار دوران خلافتش نقل شده است. (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۴۹ و ۲۶۵؛ ج ۲، ص ۲۷۱، ۲۷۵ و ۲۹۰؛ ج ۳، ص ۲۰۳ و ۲۰۶؛ ج ۴، ص ۱۰۵ و ۱۱۸، ج ۶، ص ۳۷۰؛ ج ۱۳، ص ۲۲۸) و حارث عمور، فردی است که یکی از خطب نهج البلاغه درباره قرآن را علی ع خطاب به او بیان فرموده است. نهج البلاغه، خ ۶۹، ص ۳۵۳-۳۵۴) این که در وسط خطبه امام مکتی طولانی دارد و به نامه‌ای از اهل سواد می‌نگرد هم دلیلی دیگر بر این نکته دانسته‌اند که خطبه در جمع برخی خواص و نه برای عموم مردم ایراد شده است.

اوج ناراحتی امام، زمانی بود که مصر توسط معاویه و عمروعاص تصرف گردید و از دست یاران امام علی علیه السلام خارج شد و محمدبن ابی بکر نماینده و حاکم امام بر آن سرزمین کشته شد تا حدی که بنابه تصریح منابع، امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره به ابن عباس نامه نوشت (رضی، ۱۳۷۱، خ ۳۵، ص ۳۱۰) و عبدالله لازم دید برای عرض تسلیت از بصره به کوفه رود. (ثقفی کوفی، ۱۳۵۳، ج ۲، ص ۳۸۷) دیگر این که نشان تأثر از این واقعه بر چهره علی علیه السلام دیده می‌شد (همان، ج ۱، ص ۳۰۲) این خطبه در حضور ابن عباس و در موقعیتی ایراد شد که محمدبن ابی بکر کشته شده بود و جنازه‌اش را سوزانده بودند و مصر از تصرف نیروهای امام خارج شده بود.

سند خطبه از دید دو شارح

یکی از نکات مهم درباره خطبه شقشقیه، بحث سند آن است. با توجه به مباحث مطرح‌شده در خطبه، همواره کسانی منکر بیان آن از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام بوده‌اند و در مخدوش کردن آن از منظر سندی کوشیده‌اند. افرادی مطالب این خطبه را بر ساخته خود سیدرضی و کسانی هم از جعلیات برادرش سیدمرتضی دانسته‌اند.^۱ ابن ابی‌الحدید در شرح این خطبه، مطلبی را درباره سند آن، در آخر شرح خویش آورده است. وی در استناد سخنان امام در این خطبه هیچ شکی نداشته و حتی برای بیان منظور امام در خطبه‌ای دیگر، به عبارات امام در این خطبه استناد کرده است. (در شرح خطبه ۲۲۳) به اعتقاد ابن ابی‌الحدید، مصداق عبارت «فلان» به‌کاررفته در واژگان امام در خطبه سه و ۲۲۳ است. (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱۲، ص ۳) و به همین دلیل، شرح کل خطبه ۲۲۳ را که شامل کل جلد دوازدهم شرحش است، به اخبار و مناقب و آنچه به عمر مربوط می‌شود، اختصاص داده است. وی به طور ضمنی، تأیید علمای نحو را که این سخنان از آن علی علیه السلام است و ممکن نیست از

۱. در متن مقاله، اشاره شده که در هر دو شرح مورد بحث، ادعای افرادی که خطبه سوم را مربوط به امام علی علیه السلام نمی‌دانند، رد شده است.

ناحیه کس دیگری صادر شده باشد، بیان می‌کند و از قول ابن‌خشاب می‌گوید که این خطبه سه را در کتاب‌های زیادی دیده که نویسندگان آن‌ها قبل از تولد سیدرضی آثارشان را تألیف کرده‌اند. (همان، ج ۱، ص ۲۰۴) او در ادامه می‌نویسد که خودش هم این خطبه را در کتب بزرگان معتزله و بزرگان امامیه‌ای دیده است که قبل از تولد سیدرضی می‌زیسته‌اند. (همان، ج ۱، ص ۲۰۴)

اما ابن‌میثم بحرانی در همان ابتدای خطبه، به سند توجه داشته و در آن باره سخن رانده است. وی در ابتدای شرح خطبه شقشقیه، دلیل این که برخی نویسندگان تلاش کرده‌اند به لحاظ سندی این خطبه را زیر سؤال ببرند توضیح داده و سپس از منابعی نام برده که سال‌ها قبل از تولد سیدرضی متن خطبه را ذکر کرده‌اند؛ علاوه بر این، وی تأییدیه انتساب خطبه به علی بن ابی‌طالب را توسط کسانی که از سرزنش‌های امام نسبت به خلفا ناراحت بوده‌اند، ذکر کرده است (ابن‌میثم، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۵۲) البته این شارح شیعی، این احتمال را بعید ندانسته که برخی الفاظ خطبه تحریف شده باشد و تأکید دارد که بیان خطبه با این الفاظ به حد تواتر نرسیده است (همان)، ولی می‌نویسد که مفهوم اصلی خطبه اصالت دارد و در نسبت دادن آن به علی بن ابی‌طالب علیه السلام نمی‌توان تردید کرد. تعداد منابعی که خطبه شقشقیه را ذکر کرده‌اند و مربوط به قبل از سیدرضی هستند،^۱ بیش‌تر از تعدادی است که در این دو شرح ذکر شده‌اند.

سعه صدر و تسامح دو نویسنده

یکی از نکات قابل توجه در دو شرح بزرگ قرن هفتم بر کتاب شریف نهج‌البلاغه، تسامح ابن‌ابی‌الحدید و سعه صدر او و هم‌چنین نگرش تقریبی - به معنای امروزی - و صلح‌دوستی ابن‌میثم بحرانی است. هر دو شارح در سرتاسر شرحشان و به تبع آن در شرح خطبه

۱. برای نمونه، متن کامل خطبه در کتاب الغارات ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی هم ذکر شده است. ثقفی هم در قرن سوم می‌زیسته و سال‌ها قبل از تولد سیدرضی از دنیا رفته است.

شششقیه، بر احترام به دیدگاه مخالفانِ فکری تأکید می‌کند و به اتحاد مسلمانان توجه دارند. ابن‌میثم در همان ابتدای بحث، این نکته را آورده که چشم‌پوشی از طرح مطالب خطبه شششقیه اگر بابت جلوگیری از مسائل تفرقه‌برانگیز باشد، نیت مبارکی است (همان، ص ۲۵۱) و با توجه با اسناد فراوان آن و هماهنگی مطالبش با شواهد و قراین، تنها انکار آن از منظر سندی را صحیح نمی‌داند، (همان، ص ۲۵۱-۲۵۲) ابن‌ابی‌الحدید هم اختلاف نظر امام علی علیه السلام را با خلفا به گونه‌ای منصفانه توضیح می‌دهد و تقریباً تمام روایات و اخبار شیعی و سنی را با دیدی انتقادی بررسی می‌کند. وی برخی نویسندگان مثل ابوحنیفان توحیدی را مذمت می‌کند که حقایق را بر اساس هوای نفسانی تحریف می‌کنند. با وجود این که در شرحش از کتاب تاریخ طبری (م ۳۱۰ ق) هم بسیار بهره برده، در یک‌جا از این مورخ هم بابت تعصب بی‌جایش انتقاد کرده است که چرا با تعصب بی‌جا، خزیمه بن ثابتی را که همراه امام علی علیه السلام در صفین بود و در آن پیکار به شهادت رسید، غیر از ذوالشهادتین معروف می‌داند، در حالی که خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین یک نفر است و در بین صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله کسی که نام خودش خزیمه و پدرش ثابت باشد غیر از او نیست. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱۰، ص ۱۰۹) به گفته تاریخ طبری، ذوالشهادتین در زمان خلافت عثمان درگذشت و خزیمه همراه امام علی علیه السلام، نام شخص دیگری از انصار است. (طبری، ۱۹۶۷، ج ۴، ص ۴۴۷) اما بررسی منابع رجالی و نسبی، خلاف ادعای طبری را ثابت می‌کند. ابن‌ابی‌الحدید معتقد است که هوای نفس را هیچ دارو و درمانی نیست،^۱ (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱۰، ص ۱۰۹) او از تعصب متنفر است و این حس او در آزاداندیشی وی در شرح نهج‌البلاغه بسیار مؤثر بوده است.

با توجه به این که ابن‌ابی‌الحدید با وجود اعتقاد به صحت خلافت خلفای اول تا سوم، حضرت علی علیه السلام را افضل می‌داند، سرزنش خلفای مفضول توسط افضل را عجیب ندانسته و برای ابوالحسن علی علیه السلام این حق را محفوظ می‌داند. عین عبارات او در این زمینه چنین است:

۱. «انما الهوی لا دعوا له».

برای امیرالمؤمنین گفتن این عبارات عادی است، هر چند افرادی که پیش از او به خلافت رسیده‌اند پرهیزگار و عادل باشند و بیعت با آنان درست باشد؛ چون علی علیه السلام افضل و احق به خلافت بوده ... (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۱۵۷)

البته او نص بر خلافت حضرت امیر علیه السلام را قبول ندارد و از عبارات امام هم آن را برداشت نمی‌کند و برای این که نظرش درباره خلفا را با وجود سرزنش امیرالمؤمنین علیه السلام از آن‌ها، در نزد شیعیان منطقی جلوه دهد می‌نویسد:

... این موضوع نزدیک و نظیر چیزی است که شیعیان و امامیه در تفسیر این آیه که خداوند می‌فرماید: «و عصی آدم ربه فغوی»^۱ بیان کرده و گفته‌اند: منظور از عصیان در این آیه، ترک اولی است و امر خداوند در مورد نخوردن میوه از آن درخت، امر مستحبی بوده و نه وجوبی و چون حضرت آدم علیه السلام آن را انجام داده، ترک اولی کرده و به همین اعتبار، از او به عاصی نام برده شده است. (همان)

شاید اوضاع جامعه اسلامی در قرن هفتم و ظهور مغولان و تسلط آنان بر نوامیس مسلمانان، در ایجاد نگرش هم‌زیستی و هم‌آوایی مذهبی دو شارح با مخالفان مذهبی‌شان بی‌تأثیر نبوده باشد. هر دو شارح یکی در نیمه اول قرن هفت و دیگری در نیمه دوم آن قرن و در دورانی بحرانی با دیوان‌سالاران حکومتی ارتباط نزدیکی داشتند. ابن‌میثم شاهد استفاده مغولان از اختلاف شیعه و سنی در بغداد و تسلط بر آن شهر بوده است. هلاکو که از درگیری شیعیان و سنیان بیش‌ترین بهره را برد، پس از تسلط بر بغداد، هر دو گروه را قتل‌عام کرد و ابن‌ابی‌الحدید در زمانی کتابش را می‌نگاشت که گرچه مغولان بر بغداد سیطره نیافته بودند، بیش‌تر شهرهای جهان اسلام را گرفته بودند. او در شرحش اشاره می‌کند که مغولان از اختلاف مذهبی، بیش‌ترین بهره را بردند و در شرح ماجرای تصرف

۱. سوره طه، آیه ۱۲۱.

اصفهان به دست مغولان، به ناکام بودن مغولان در تصرف این شهر بین سال‌های ۶۲۷ تا ۶۳۳ اشاره کرده که آنان پس از بهره‌برداری نیروهای تاتار از اختلاف شافعیان و حنفیان، توانستند اصفهان را در سال ۶۳۳ قمری تصرف کنند. (همان، ج ۸، ص ۲۳۷) او عمداً برای عبرت بغدادیان که در خطر هجوم مغول قرار داشتند، تأکید می‌کند که مغولان در اصفهان، هم حنفی‌ها را کشتند و هم شافعی‌ها را و زنان را به اسیری گرفتند و شکم زنان آبستن را دریدند و این مسأله هم در تعدیل دیدگاه هر دو نویسنده و داشتن سعه صدر و تسامحشان بی‌تأثیر نبوده است.

ابن‌ابی‌الحدید با ابن‌علقمی وزیر شیعی آخرین خلیفه عباسی دوست بود و به خواهش وی، مهم‌ترین اثرش را در شرح سخنان مولا علی علیه‌السلام نگاشت. او از ابن‌علقمی بابت نگارش این کتاب صد دینار، یک خلعت افتخار و یک اسب هم دریافت کرد. (وچیا والیری، ۱۳۸۴، ص ۲۰۰) البته دیدگاه‌هایش در مواردی با وزیر شیعی یکی نبود و در متن کتاب هم به مواردی اشاره کرده است. ابن‌میثم با علاء‌الدین عظاملک جوینی حاکم بغداد و عراق ارتباط داشت و به تشویق او کتاب شرح نهج‌البلاغه را نگاشت.

مقایسه منابع متقدم مورد استفاده دو شارح

هر دو شارح، مطالب زیادی را در شرح خطبه شقشقیه نگاشته‌اند. برخی از این مطالب، گزارش‌های تاریخی از وقایعی است که به طور اختصار در کلام امام وجود دارد و دو شارح برای تبیین آن، لازم دیده‌اند تا از کتب متقدم استفاده کنند. در آن دوران نویسندگان کم‌تر از منابع متقدم مورد استفاده‌شان نام می‌بردند. ابن‌ابی‌الحدید نیز فقط از برخی از آنان نام برده و به شش کتاب و نویسنده آن‌ها تصریح کرده؛ مانند کتاب السفیانیه ابوعثمان جاحظ. او ضمن بیان سخن جاحظ می‌گوید که جماعتی غیر از او هم آن را ذکر کرده‌اند. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۱۸۶) هم‌چنین از قطب راوندی نام برده، هر چند اشاره‌ای به نام کتابش نکرده است (همان، ص ۱۸۹) و احتمالاً منظورش منهاج البراعه اثر قطب راوندی (قرن ششم) است. هم‌چنین بهره فراوانی از کتاب تاریخ طبری برای شرح خطبه برده

است. (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۱۹۵) وی از کتاب الجمع بین الغریبین اثر هروی نیز نام برده و (همان) به بحث ابوهلال عسکری در کتاب الاوائل درباره خطبه شقشقیه نیز توجه داشته است. (همان، ص ۱۹۶) هم‌چنین نوشته که ابوالقاسم بلخی بزرگ معتزله بغداد، متن این خطبه را در کتابش آورده است. (همان، ص ۲۰۵-۲۰۶) وی از برخی از این منابع، مکرر در سرتاسر شرح خطبه بهره‌مند شده است.

ابن‌میثم نیز با این که کم‌تر از منابع مورد استفاده‌اش نام می‌برد، از دو منبع در ضمن شرح این خطبه نام برده است: نخست کتاب الانصاف ابی‌جعفر بن قبه و دیگری کتاب ابوالحسن علی بن محمد بن فرات، وزیر مقتدر بالله عباسی. وی تأکید دارد که این دو، سال‌ها قبل از سیدرضی خطبه شقشقیه را در اثرشان آورده‌اند. (ابن‌میثم، همان، ج ۱، ص ۲۵۲-۲۵۳) در عمده موارد، هم ابن ابی‌الحدید و هم ابن‌میثم، از عبارت «قال» بدون ذکر نام راوی و یا سلسله سند و یا بدون نام بردن از منبعشان مطالب را نقل می‌کنند. البته ابن ابی‌الحدید از برخی مشایخ معتزلی خویش مثل ابوعثمان جاحظ و برخی اساتید خویش مثل ابوالخیر مصدق بن شیبب بدون نام بردن از کتاب‌هایشان، مطالبی را نقل می‌کند.

مقایسه تحلیل‌ها و خلاقیت‌های شخصی دو مولف در خطبه شقشقیه

هر دو شارح، نکته‌های خاصی را در شرح خویش مطرح می‌کنند، اما خلاقیت‌های ابن‌میثم بیش‌تر ادبی و در شرح تعابیر، تشبیهات، اشعار و تمثیل‌های موجود در خطبه است؛ در حالی‌که تحلیل‌های ابن ابی‌الحدید عمدتاً تاریخی است. شارح معتزلی در نقد نظر شیعیان درباره آگاهی پیغمبر ﷺ از زمان رحلتش و انگیزه و نیت ایشان از دور کردن شیخین از مدینه برای فراهم کردن زمینه خلافت امام علی ع می‌گوید:

... این اعتراض وارد نیست؛ زیرا اگر پیامبر ﷺ از مرگ خود آگاه بوده است، این را هم می‌دانسته که ابوبکر خلیفه خواهد شد و طبیعی است از آن‌چه می‌دانسته، پرهیز نمی‌فرموده است ... (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱،

وی در ادامه می‌نویسد:

رسول خدا احتمال مرگش را می‌داده، ولی از تاریخ قطعی آن مطلع نبوده و گمان می‌کرده است که ابوبکر و عمر از بیعت با پسرعمویش خودداری خواهند کرد و از وقوع چنین کاری بیم داشته، ولی به واقع از آن آگاه نبوده است. (همان، ج ۱، ص ۱۶۲)

وی در جایی دیگر، در نقد گزارشی از قطب راوندی و روایت منقول از زبان عمر که گفته است پیامبر فرموده‌اند: «خلافت و نبوت در یک خاندان جمع نمی‌شود»، هم نکاتی را آورده مبنی بر این که این سخن را عمر از زبان رسول خدا ﷺ بیان نکرده، بلکه به ابن عباس گفته که قریش خوش نداشتند که خلافت و نبوت در خاندان بنی‌هاشم باشد و البته همین امر، دلیل اصلی نرسیدن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به خلافت بوده است. (همان، ج ۱، ص ۱۸۹)

ابن ابی‌الحدید برای تبیین بهتر سخنان امام و سوگند دادن سعد بن ابی‌وقاص به خویشاوندی‌اش با حمزه عموی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، نکات ظریفی را مطرح می‌کند. (همان، ص ۱۸۹)

همان‌گونه که گفته شد، خلاقیت‌های ابن‌میثم بیشتر جنبه ادبی دارد. وی درباره شعر حیان - که امام به یک بیت آن در خطبه شقشقیه تمثیل جسته - و این که چرا و به چه دلایلی امام بدان استناد کرده، نکات جالبی را مطرح کرده و درباره این اندیشه امام که «با دست تنها بستیزم یا از ستیز بپرهیزم ... شکیبایی را خردمندانه‌تر دیدم» (رضی، ۱۳۷۲، خطبه ۳، ص ۹) می‌نویسد:

... به نظر من با این گفته‌اش، صبر در برابر مشکلات و عدم قیام با شمشیر به عقل نزدیک‌تر و به نظام اسلام سزاوارتر است ... (ابن‌میثم، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۵۶)

یا در موردی دیگر، درباره معنای واژه حسنان می‌نویسد:

... منظور از حسنان، حسن و حسین فرزندان آن حضرت هستند ...

وی در ادامه می‌نویسد:

سیدمرتضی حکایت کرده است که اباعمر محمد بن عبدالواحد غلام ثعلب، کلام امام را که فرمود: «وطی الحسنان»، به دو انگشت پا تعبیر کرده است. در مجموع، با توجه به سن فرزندان امام در سال ۳۵ هجری، نقل دوم را تأیید می‌کند ولی تذکر می‌دهد: «این که امام حسن و امام حسین را قصد کرده باشد، به معنای کل خطبه نزدیک‌تر است. (ابن‌میثم، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۶۵) وی در بیان تشبیهات، احتمال‌های مختلف را بررسی کرده و بعضاً اخبار تاریخی نادر را هم در توضیح منظور امام بیان داشته؛ چنان‌که گزارش‌هایی درباره اطاعت فرمان‌روای یمامه به نام حیان از انوشیروان پادشاه ایران نقل کرده است.

نادیده انگاشتن اخبار تاریخی و یا توجیه آن

با این که هر دو شارح، نویسندگانی باانصاف و به دور از لجبازی هستند و اصراری بر تحمیل عقیده و نظر خویش ندارند، تفاوت‌هایی در ذکر اخبار تاریخی در متن دو شرح دیده می‌شود. ابن‌میثم شیعی برای پرهیز از دامن زدن به اختلافات بین شیعه و سنی، از ذکر بسیاری از حوادث و وقایع مربوط به سقیفه و اصرار خلیفه اول و مشاورش برای بیعت گرفتن از امام علی علیه السلام پرهیز می‌کند. او خود شاهد اختلافی بوده که مغولان بین شیعه و سنی برای بهره‌برداری خویش ایجاد کردند.

ابن‌ابی‌الحدید معتزلی، روش متفاوتی را در این زمینه برگزیده است. او تقریباً به تمام گزارش‌های شیعی و سنی درباره سقیفه، مخالفت‌های ابوالحسن با آنچه در سقیفه شکل گرفت، تحصن امام علی علیه السلام، بیعت نکردن ایشان در ابتدا و حمله نیروهای خلیفه به منزل امیرالمؤمنین علیه السلام پرداخته است. وی ضمن نقل و رد برخی اخبار خاص شیعه در این باره، در شرح خطبه ۲۶ (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۲، ص ۵۸)، روایات بیشتری را منصفانه ذکر کرده و ضمن تأیید اصل اخبار، سعی در توجیه و تأویل آن دارد و به زحمت سعی نموده برای خلیفه و مشاورش بهانه‌ها و توجیه‌هایی مناسب دست و پا کند. ابن‌میثم درباره بردن نیرو به خانه امام علی علیه السلام برای وادار کردن آن حضرت به بیعت با خلیفه وقت، سکوت

می‌کند و سعی دارد که سخنی از آن به میان نیاورد تا کسی را نرنجاند، در حالی که ابن‌ابی‌الحدید آن را افتخاری برای عمر می‌داند که باعث شد خلافت ابوبکر استوار شود. عمر کسی بود که جرأت کرد شمشیر برهنه زیر را از دستش بگیرد و به سنگ بزند و بشکند. وی این را از نمودهای شجاعت خلیفه دوم می‌داند. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۱۷۴)

تحلیل دیدگاه دو نویسنده درباره ویژگی‌های خلیفه دوم

نوع نگاه ابن‌ابی‌الحدید به خشونت عمر که در خطبه سوم نهج‌البلاغه سرزنش شده مثبت است. وی تنیدی خلیفه را حمل بر صلابت، شجاعت و قاطعیت وی می‌کند. او می‌گوید: «تازیانه عمر ترسناک‌تر از شمشیر حجاج بوده است». (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۱۸۱) حتی انتخاب عمر توسط ابوبکر برای جانشینی را زیرکی مهمی می‌داند. وی در این باره می‌نویسد:

گفته شده زیرک‌ترین مردم از لحاظ گزینش افراد این سه تن هستند: «... و سوم ابوبکر در مورد انتخاب عمر به جانشینی». (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۱۶۴)

به باور وی، اسلام در عهد ابوبکر، با صلابت عمر از اختلاف و تفرقه نجات پیدا کرده است. (همان، ج ۱، ص ۱۷۴) وی آن‌چه را که منابع معتبر سده‌های نخستین درباره بردن نیرو برای وادار کردن امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و یارانش با خلیفه آورده‌اند، انکار نمی‌کند، (ابن‌قتیبیه دینوری، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۲۸) بلکه حمل بر خیرخواهی برای اسلام و مسلمانان می‌کند. او حتی جسارت عمر در محضر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ذکر جمله «این مرد هذیان می‌گوید» (بیهقی، ۱۴۰۵، ج ۷، ص ۱۸۳) را حمل بر خیرخواهی کرده، می‌گوید:

در دل عمر چیزی نبوده و او جمله‌ای را بر زبان آورده که منظور بدی نداشته است، این در واقع بددهنی عوام عرب است که به راحتی کلماتی زشت را بدون این که منظوری داشته باشند بر زبان می‌آورند. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۱۸۳)

وی مواردی دیگر از تندی عمر در عهد رسول الله ﷺ مثل عبارات نامناسب وی خطاب به ایشان در عهدنامه حدیبیه (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۱۸۳) و پس از آن را در شرح همین خطبه آورده است. هر کس که با تاریخ اسلام آشنا باشد، می داند که در متون متقدم گونه های مختلف منابع اسلام، این شیوه رفتاری عمر فراوان است و شارح فقط به موارد محدودی از آن اشاره کرده، هر چند از این ویژگی اخلاقی خلیفه دوم، برداشت های متفاوت می توان نمود. در ادامه این روش، نویسنده اخباری را از سیرت عمر در ترس حاکمان زیردستش از وی آورده است. او به صورت ضمنی، به خواننده این نکته را القا می کند که امرای وی بیشتر از هم فکراش و نه از خویشاوندانش بوده اند.

ابن میثم هیبت عمر را با ذکر اخباری از ابن عباس تأیید می کند و درباره سخنان درشت و زخم زبان ها و بی میلی وی به معاشرت با مردم می نویسد:

عمر از نظر اخلاقی حالات گوناگونی داشت و مستقیم نبود. (ابن میثم، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۶۰)

وی دو صفحه را به احکام نادرستی اختصاص داده که عمر صادر کرد و امام علی علیه السلام حکم درست آن را به وی گوشزد کرد و البته خلیفه هم پذیرفت. وی ضمن آوردن این اخبار، از جملاتی یاد کرده که عمر در تمجید علم و قضاوت امام گفته است. (ص ۲۵۸-۲۵۹) البته برخی از آن احکام - بدون ذکر تمجیدهای عمر از علی علیه السلام - دقیقاً در شرح ابن ابی الحدید هم آمده است و می توان احتمال داد که ابن میثم از شرح سلف خویش بهره برده است.

مقایسه مبحث شورای خلافت در دو شرح

یکی از مباحث مهمی که در هر دو شرح نسبتاً مفصل ولی تا حدی متفاوت از هم توضیح داده شده، موضوع شورای شش نفره خلافت است که به دستور عمر برای انتخاب خلیفه پس از وی شکل گرفت. پژوهش هایی درباره این شورا و تأثیرات آن بر شخصیت اعضای شورا و ایجاد غرور در آنان انجام شده است. (عباسی، ۱۳۹۴، ص ۴۵-۵۹) یکی از نکات

قابل توجه درباره شورا، تعداد اعضای آن است که عموم منابع و ابن‌ابی‌الحدید شش نفر نوشته‌اند؛ اما ابن‌میثم هفت نفر دانسته، جز این که می‌نویسد عمر گفت: صلاح نمی‌داند که سعید بن زید به علت خویشاوند بودن با خودش، امر خلافت را بر عهده بگیرد. (ابن‌میثم، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۶۰) تقریباً در هر دو شرح، هم‌دستی بیش‌تر اعضای شورا بر ضد علی بن ابی‌طالب علیه السلام مشهود است، ولی نوع داوری نهایی در شورا متفاوت بیان شده و سخنان خلیفه دوم درباره عیوب اعضای شورا هم‌گرچه مشابهت‌هایی دارد، در مواردی متفاوت است. عیبی که از زبان عمر برای امیرالمؤمنین علیه السلام در شرح ابن‌ابی‌الحدید نقل شده، این است که ایشان شوخ‌طبع بوده‌اند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۱۸۶)؛ در حالی که در شرح ابن‌میثم آمده که امام شوخ‌طبع بودند و خلافت را بسیار دوست داشتند. (ابن‌میثم، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۶۱) در شرح ابن‌ابی‌الحدید به نقل از ابوعثمان جاحظ، تناقض سخنان عمر درباره اعضای شورا ذکر شده است. وی می‌نویسد:

عمر یک‌بار می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله درگذشت در حالی که از این شش نفر راضی بود و در همان حال برای هر کدام عیبی را مطرح می‌کند و مخصوصاً خطاب به طلحه می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی درگذشت که از تو به واسطه آنچه به هنگام نزول آیه حجاب گفته بودی، خشمگین بود.» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۱۸۵)

نکته دیگری از سخنان ابن‌شارح در این باره که مایه تعجب خواننده از اقدام عمر است، این است که عمر، طلحه را عضو شورای خلافت قرار می‌دهد در حالی که خلیفه از وی به واسطه سخنی که درباره خشونت عمر در آخر حیات ابوبکر گفته بود - هنگام انتصاب عمر به جانشینی ابوبکر - ناراحت بود؛ مگر این که این طور فرض کنیم که عمر چنینش اعضای شورا را طوری قرار داده بود که مطمئن باشد طلحه به خلافت نمی‌رسد. مذاکرات امام علی علیه السلام با عباس قبل از ورود به شورا و شور با اعضا در شرح ابن‌ابی‌الحدید مطرح شده است. وی می‌نویسد که ابوطلحه بدون این که علی علیه السلام متوجه باشد، از سخنان و مذاکرات علی علیه السلام با عمویش عباس آگاه شد. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۱۹۲) وی در

شرح خطبه‌ای دیگر، این آگاهی را به سهل بن سعد انصاری نسبت داده است. (همان، ج ۹، ص ۵۰-۵۱) در شرح ابن‌میثم، خبری از مذاکرات عباس و امام علی علیه السلام درباره شورای خلافت عمر نیست. نگرانی امام از گرایش خویشاوندی عبدالرحمان بن عوف در هر دو شرح تذکر داده شده است، البته در شرح ابن‌میثم آمده که او علاوه بر پیوند سببی با عثمان، از این جهت به وی متمایل بود که بعداً از طریق وی به خلافت برسد. (ابن‌میثم، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۶۲) در عوض در شرح ابن‌ابی‌الحدید، به دعاها و نفرین امام علی علیه السلام بر ضد آن دو برای اختلاف افتادن بین آنان پس از هم‌کاری معنادار آنان با هم در مذاکرات شورا اشاره شده است. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۱۸۷؛ ج ۹، ص ۵۵) البته ابن‌ابی‌الحدید نیز یک‌بار در شرح این خطبه تأکید کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام به عبدالرحمان پس از بیعت با عثمان فرمود:

به خدا سوگند این کار را نکردی مگر به امیدی که دوست تو [عمر] از

دوستش [ابوبکر] داشت! (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۱۸۷)

در شرح خطبه ۱۳۹ هم نویسنده بار دیگر، مفصل‌تر به این موضوع پرداخته است. وی در آن‌جا درباره گفت‌وگوی امام و عبدالرحمان می‌نویسد:

... عثمان دست و سوگند خود را در اختیار ما نهاد و تو چنان نکردی و چون

دوست داشتم کار مسلمانان را استوار و همراه عهد و پیمان کنم، خلافت را

در او قرار دادم. [علی] فرمود: «خاموش باش و سخنی دیگر گوی که او را بر

آن کار برگزیدی تا خود پس از او به خلافت رسی، خداوند میان شما عطر

منشم برافشانند». (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۹، ص ۵۵)

نکته قابل توجه این‌که ابن‌ابی‌الحدید، در هر دو نقل از تصریح به اسم ابوبکر و عمر

خودداری کرده و این طرز بیان هم ناشی از حس تسامح‌جویانه اوست. وی به طور ضمنی،

شرح خطبه را طوری ادامه داده تا نشان دهد دعای امام مستجاب شده است، به همین دلیل،

اختلاف عبدالرحمان و عثمان مفصل ذکر شده است.

نمود بذل و بخشش‌های خلیفه سوم به امویان در دو شرح

عثمان در بین خلفای نخستین، در توجه به خویشاوندانش استثنا بود. دیگر خلفا به افراد طایفه خود، توجه خاصی بیش از سایر طوایف نداشتند. ابوبکر بیش‌تر به هم‌فکرانش و نه خویشاوندانش توجه می‌کرد. او کسی از طایفه تیم را به منصب مهمی نگماشت. عمر هم بیش‌تر از این‌که برای عبدالله فرزندش مقرری قرار دهد، برای اسامه بن زید در نظر گرفت (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۷۶؛ ابن‌اثیر، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۸۰) و افراد خاندانش را در شورا قرار نداد و یا به حکومت نگماشت. امام علی علیه السلام هم فرزندانش را به منصبی نگماشت و به التماس‌های برادرش عقیل هم برای بخشش از بیت‌المال وقعی نهاد (ثقفی کوفی، ۱۳۵۵، ج ۲، ص ۵۵۰) اما در عوض عثمان، اسراف و تبذیر عجیبی از بیت‌المال نسبت به خویشاوندانش داشت. ابن‌میثم، در پنج مورد به بخشش‌های هنگفت او به خویشاوندانش اشاره کرده که بسیار شگفت‌انگیز است. او می‌نویسد: در یک مورد این بخشش‌ها، گریه زیاد بن عبید را درآورد. (ابن‌میثم، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۶۲) این حیف و میل اموال عمومی، کلیددار بیت‌المال عبدالله بن ارقم را هم رویاروی عثمان قرار داد. ابن‌ابی‌الحدید مفصل‌تر از این ریخت و پاش و البته با ارقامی کمی متفاوت از ابن‌میثم سخن رانده و از ساخت کاخ زورا و اعتراض عبدالرحمان بن عوف به خلیفه یاد کرده است. نمونه‌هایی از بخشش به بزرگان بنی‌امیه هم با مبالغ هنگفت ذکر شده است. با توجه به حساس بودن موضوع بخشش‌های عثمان، ابن‌ابی‌الحدید منابعش را هم نقل کرده است. او برای نشان دادن شواهد بیشتر، به اشعار شاعری جمعی در این زمینه در عهد عثمان اشاره کرده است.

بررسی حواشی ناتمام ماندن خطبه سوم نهج‌البلاغه از نگاه دو شارح

از نکات مهم خطبه سوم نهج‌البلاغه، ذکر دلایلی است که امام پس از اصرار مردم منصب خلافت را پذیرفتند. دو شارح هم به این مبحث پرداخته‌اند؛ البته ابن‌میثم بحث پذیرش خلافت را از منظر لغوی و تاریخی کندوکاو کرده است. وی نوع سوگند امام در آخر خطبه را بررسی نموده و نکات نحوی جالبی را یادآور شده است. او اشاره مختصری هم به جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام با ناکتین، قاسطین و مارقین کرده است. ابن‌ابی‌الحدید نیز در

این باره فقط چند سطری را نگاشته و در شرح خطبه‌های بعدی درباره اصرار مردم و استنکاف امام از خلافت و دلایل پذیرش امام بعد از تمایل عمومی مهاجر و انصار و به تفصیل درباره نبردهای امام سخن رانده است. وی درباره نامه‌ای که مردی عراقی در حین خطبه به امام داد نیز چیزی نگفته؛ در حالی که ابن‌میثم می‌نویسد: مردی اهل سواد بود که سؤالاتی سخت از امام پرسیده بود. وی متن سؤالات را با جواب‌های حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام آورده است. (ابن‌میثم، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۶۸)

هر دو شارح سخن ابن‌خشاب را که از سخن ابن‌عباس تعجب کرده نقل کرده‌اند. ابن‌عباس از این که سخن امام در خطبه ششقیه ناتمام مانده، افسوس خورده است و ابن‌خشاب می‌گوید: «اگر من بودم، می‌گفتم پسرعمویت چه چیزی را می‌خواسته بگوید که نگفته که چنین تأسف می‌خوری! او از کسی فروگذاری نکرده و هر چه را در دل داشت، گفته و فقط حرمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نگه داشته است.»

نتیجه

ابن‌ابی‌الحدید مدائنی معتزلی و ابن‌میثم بحرانی شیعی، با وجود تفاوت در باورهای مذهبی در آرا و عقایدشان درباره خطبه ششقیه حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام، دیدگاه‌های مشترک فراوانی دارند و اختلاف دیدگاه آنان درباره این خطبه محدود، ناچیز و حاشیه‌ای است. هر دو بر اصالت خطبه تأکید دارند و دست کم مضامین خطبه را هر دو دانشمند پذیرفته‌اند و هر دو مطالب تاریخی، نحوی و کلامی زیادی را در شرح خود مطرح کرده‌اند؛ هر چند چربش مطالب تاریخی در شرح ابن‌ابی‌الحدید و مطالب نحوی در شرح ابن‌میثم بیش‌تر است. تسامح و سعه صدر هر دو نویسنده هم ستودنی است. ابن‌میثم از دامن زدن به برخی اخبار و روایات مناقشه‌آمیز پرهیز کرده و حتی مطرح نکردن کل خطبه را که بعضی از نویسندگان بدان نپرداخته‌اند، به شرط این که با انگیزه جلوگیری از اختلاف بین مسلمانان باشد، نیت مبارک و پسندیده‌ای می‌داند، ابن‌ابی‌الحدید هم اخبار زیادی نقل می‌کند که کانون توجه شیعه است، هر چند در مجموع برای خلفا توجیه و تأویل‌هایی در نظر می‌گیرد. به نظر می‌رسد که هر دو نویسنده، در انس و الفت بین نویسندگان شیعی و سنی بی‌تأثیر نبوده‌اند و البته جوّ سیاسی دوران زندگی آنان و ارتباطشان با دیوان‌سالاران حکومتی هم چنین حسی را القا می‌کرده است.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة‌الله، شرح نهج‌البلاغه، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، قم: کتابخانه عمومی آیت‌الله مرعشی، ۱۳۳۷.
۲. ابن‌اثیر جزری، علی بن محمد، اسد‌الغابه فی معرفة الصحابه، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹.
۳. ابن‌عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، چاپ اول، بیروت: دارالجمیل، ۱۴۱۲.
۴. ابن‌قتیبہ دینوری، عبدالله بن مسلم، الامامه و السياسه، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۱۰.
۵. ابن‌میثم بحرانی، میثم بن علی، شرح نهج‌البلاغه، چاپ دوم، بی‌جا: دفتر نشرالکتاب، ۱۳۶۲.
۶. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب‌الاشراف، تحقیق سهیل ذکار و ریاض زرکلی، چاپ اول، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷.
۷. تهرانی، آقا بزرگ، الذریعه، چاپ سوم، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۳.
۸. ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد، الغارات، تصحیح سیدجلال‌الدین حسینی ارموی، چاپ اول، تهران: انتشارات انجمن ملی، ۱۳۵۵.
۹. رضی، سیدمحمد، نهج‌البلاغه، ترجمه دکتر سیدجعفر شهیدی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.
۱۰. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ دوم، بیروت: دارالتراث العربی، ۱۹۶۷.
۱۱. عباسی، علی‌اکبر، «تعامل و تقابل اعضای شورای شش‌نفره عمر با خلفای راشدین»، پژوهش‌نامه علوی، سال ششم، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۴.
۱۲. منقری، نصر بن مزاحم، وقعه صفین، تصحیح محمد عبدالسلام هارون، چاپ دوم، قاهره: مؤسسه العربیه الحدیثه، ۱۳۸۲ق.
۱۳. وچیا والیری لورا، «ابن‌ابی‌الحدید»، ترجمه علی‌اکبر عباسی، فصلنامه تاریخ اسلام، دانشگاه باقرالعلوم، سال ششم، شماره ۲۲، تابستان ۱۳۸۴.